

گنج گو

نویسنده: شمس‌الآراش

سرشناسه	: آلوش، شهناز، ۱۳۳۷ -
عنوان و نام پدیدآور	: هیچ مگو/ نویسنده شهناز آلوش.
مشخصات نشر	: تهران: درخت زندگی، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۹۶ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۲۲-۸۷-۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیها
موضوع	: نثر فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: -- Persian prose literature ۲۰th century
وضوع	: داستان‌های عرفانی فارسی -- قرن ۱۴
وضوع	: * -- Sufi fiction, Persian ۲۰th century
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۶ ۹هـ ۸۷۷ ل / PIR۸۳۲۲
بندی دیویی	: ۸۶۳/۸۴۸
شماره کتابخانه	: ۵۰۴۶۱۳۳

هیچ مگو

مؤلف: شهناز آلوش

طراح جلد: وحید میرزایی

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول - بهار ۹۷

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۲۲-۸۷-۰

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال



ناشر: انتشارات درخت زندگی

ناصر خسرو کوچه حاج نایب پلاک ۳۲ - ۳۳۹۴۶۷۴۹ - ۳۳۹۵۷۳۲۴

فهرست مطالب

۷.....	مقدمه:
۱۱.....	طایفه‌ترین پاداش
۱۵.....	لبانی بسته
۱۷.....	در پس پرده ماه و خورشید
۲۳.....	خلقت سگ و نگین انسان
۲۷.....	حضور جهنمی
۲۹.....	هر دو مولود غم بودن
۳۵.....	دریای وجود
۳۷.....	من غلام قمرم
۴۱.....	جامعه مدر فخر فروش
۴۳.....	چیز دیگر نیست
۴۵.....	که نه اندازه‌ی توست بگذر
۵۱.....	خیز از این خانه برو، رخت ببر
۵۲.....	سخن رنج مگو جز سخن گنج مگو
۵۷.....	من به گوش تو سخنهای نهان خواهم گفت
۵۹.....	از این بی خبری رنج مبر
۶۳.....	گفت می‌باش چنین زیر و زبر



- دوش دیوانه شدم عشق مرا دید و بگفت ۶۹
- بی پرده میگویم ۷۵
- چشم بگشا و نظاره کن ۷۹
- هفت قدم مانده به یار ۸۱
- گل بی خار شدم و باریدم ۸۷
- دختر سحرم و پیک خورشید ۸۹
- عشقم، پایان ۹۱

www.ketab.ir

مقدمه

بنام خداوند جان و خرد
در چشمان منتظر باد دنبال پناهگاهی برای خود می‌گردم تا استخوانهای
ترک خود را با هم بخشم.
تا افق را دوری را به دیدار جانِ شفا یافته‌ی خویش برم.
تا روح به سرت رفته‌ام به میعادگاه معرفت رسانم. تا با سرا پرده‌ی
عرفان وجودم به دیدار خداوند بروم.
تا لبانم را بدوزم که شاید بر لبانم بنشیند.
تا شاید دریای احساس در اقیانوس حقیقت رها شود. تا شاید از گفتار
عشق و راستی تمام وجود چونان بال پرانگاز شود
تا شاید وقتی جانم را در زمین می‌گذارم به بهشت و از روزه‌ی سکوت
رها شوم.

و آنگاه که فریاد زدن را در سینه جای می‌دهم.

آنگاه که سخن را در کلام زندانی می‌کنم.

آنگاه که ابرهای تیره را در سراپرده‌ی چادر سیاهم بر سرمی‌کشم.

آنگاه که تن سرد را در خیال خورشید به آسمان دل میهمان می‌کنم.



زاده می شوم با اشک خویشتن و بنجد مادر.....

در سرزمین پکی و احساس عاشقانه

در سرزمین عاطفه و شادی

ایق روشن خانواده ی بهار

در کنار مهتاب و عشقِ راستینِ مادر به فرزند

در کنار قانِ نجات بر سواحل امید

و آنده که ، فیه قلبم را با دستان و قلم زرین بازگو می کنم تا بر جانهای
عاشق و گوشه های منوای آیند تا ابر از همه ی عشقها ندیده را در کاغذ و قلم
بیافرینم و عاشق وار در هر کلا ، یا هر سطر کاغذ دنیایی سازم که از درون
هر ناامیدی به امید تبدیل شود.

تا گوشواره ی زینت دهندگان دنیا شود و آام و بی صدا در عقل و جان
همچون عشق پرندگان عاشق لانه کند.

که منم بی زبان بازبان

که منم پرچم دار دین و عرفان

که منم خردان عشق و دوستی کلام

که منم دوخته زبان و گشاده رو

که منم حس جاوید انگی در کتاب



و باز منم طلایه دار نور برای زنده دلان تا بازگو کنم هستی جان را در
برابر کاینات و آفریده هایش.

بازگو کنم بزرگان معرفت و توحید را

بازگو کنم آشوب بی صد را

بازگو کنم آرزو در غرور را

و باز وجود همه هستی را با وجود انسان می بینم و بازگو می کنم.
و باز از ثروت بر قدر می گیم که آشفته وار به دور جانش می پیچد و
فریاد می زد. و باز از هزاران انسان هر زمان می گویم که اگر هست دنیا
پابرجاست که خداوند رحمان و رحیم اشرف مخلوقات را از برای همه ی
کاینات آفرید و فرمان داد جن و فرشته را در راه در برابرش سجده کنند نه بر
جبر بلکه به احترام خداوند بی همتا

بلکه به احترام خالق دنیا

به احترام خالق که عشق می آفریند و انسان را منشأ همه هستی قرار
می دهد تا مانع شود و دنیا را در برابرش ببیند تا کوه و دریا رستیده شود.
و اینگونه زبان بستم و درهای کتاب را باز کردم که من چند روزی بش
نیستم ولی کتاب مقدس می باشد و هر زمان جاویدان می ماند

و آنگاه که خداوند به قلم قسم یاد کرد

بر درگاهش چو مان مور شدم